禪

# مِهرِ آموختن . . .



روزهای پایانی شهریورماه است. به اینستاگرام نگاه میکنم. خیلیها در صفحات شخصی خود به بهانه آغاز فصل مدرسه، یادی از دوران دانشآموزی، درس و مدرسه خود میکنند. در بین این افراد مهندس، نقاش، برنامهساز، کارشناس، خانهدار، کارتونیست و خیلیهای دیگر هم هستند. موضوعی که برایم جالب بود، گلایه و شکایت از آن دوران بود. تقریباً هیچکس در صفحهاش خاطره خوبی نقل نکرده بود.

شاید هم بسیاری از این افراد نمیخواستند در مورد خاطرات خوب خود صحبت کنند و جذابتر میدیدند که در مورد ترس و هراس و زود بیدارشدنهای دوران مدرسهشان حرف بزنند که این هم خود جای بحث دارد. همه کسانی که این روزهای پایانی تابستان به دوران مدرسهشان اشاره میکنند و من مطالبشان در اینستاگرام را میخوانم از فضای مدرسه، از ترانههایی که تلویزیون به این مناسبت پخش میکرد، از رفتار معلمها و مسوؤلان مدرسه و از تکالیف و دلهره و مواردی از این دست گلایه دارند. خلاصه اینکه خیلیها جدی و خیلیها هم به زبان طنز و کنایه از آن دوران صحبت میکنند. این حجم از حس بدی که در این پستها میبینم و اصراری که ساکنان اینستاگرام از صحبت کردن در مورد این ناملایمات دوران تحصیلیشان بویژه دوران ابتدایی دارند شاید کلیدی باشد برای درک بهتر بسیاری از مشکلاتی که اکنون با آن مواجه هستیم و یافتن راهکاری برای بهتر زیستن. این فرصت مغتنمی است برای کسانی که میخواهند مقایسهای بین آن دوران و دوران فعلی داشته باشند و ببینند چقدر پیش رفتهایم و چه میزان پسرفت داشتهایم. آیا بستری برای کودکان و دانشآموزان امروز فراهم شده که سی سال آینده وقتی به یاد این روزهای خود میافتند با افتخار از آن یاد کنند و نه با طنز و کنایه؟

صاحبان این پُستهای اینستاگرامی معمولاً متولدین دهه شصت هستند. دههای پر فراز و نشیب که سالهای آغازینش متأثر بود از تحولات سیاسی و اجتماعی و سالهای پایانیاش، هنوز جوی متاثر از جنگ و ملتهب

داشت. آنچه که دهه شصتیها تجربه کردند شاید آنقدر منحصربهفرد باشد که بتوان در موردش دهها صفحه نوشت. اما برای من در این روزهای پایان شهریور و آغاز پاییز، آن بخشی مهم است که به تحصیل آن کودکان و نوجوانان مربوط میشود . مردان، زنان، پدران و مادرانی که اکنون بیش از سی سال سن دارند، حالا تأثیرات آن دوران، نوع آموزش و آنچه در کودکی تجربه کردهاند را در کانون خانوادگی خود و البته در پُستها و کامنتهایی که میگذارند نشان میدهند . واقعاً اگر میشد آنچه که بر بستری نظیر اینستاگرام منتشر میشود را به درستی تحلیل کنیم، شاید به نتایج حیرتانگیز و پندآموزی میرسیدیم . اینکه حاصل آن شرایط خاص دوران دهه شصت و تأثیراتش بر کودکان آن دوران، مردان و زنان و مادران و پدرانی میشود که حالا خودشان فرآیند تربیت نسل آینده را در قالبهای مختلف به دوش میکشند .

به مدرسههای امروز و دانشآموزانش نگاه میکنم . نمیدانم این کودکان که تا چند سال دیگر بزرگ شده و صاحب شغلی میشوند (یا نمیشوند ) در مورد امروز که دوران درس و تحصیلشان است چه خواهند گفت و چه خواهند نوشت. اگر امروز، ابزار ما اینستاگرام است و موبایل و غیره، در آن دوران بر چه بستری از خاطرات خود خواهند گفت؟ آیا به همین اندازه خاطرات منفی خواهند داشت؟ یا از اینکه به مدرسه رفتهاند و پله پله مقاطع را بالا آمدهاند راضی خواهند بود و به خوبی از آن دوران یاد خواهند کرد . برای من بهعنوان کسی که مدرسه رفتن بهخصوص در نوبت (شیفت) بعدازظهر، ملالآورترین کار عمرم بوده، آموزش کودکان فضای دیگری دارد . آموزش نباید فرمایشی و دستوری باشد . شاید همه آن گلایههایی که در ابتدای این متن به آنها اشاره کردم ناشی از این واقعیت باشد که در مدرسه، ما «مجبور بودیم یاد بگیریم » بدون اینکه بدانیم چرا اینکار را میکنیم یا آنچه که میخوانیم قرار است کجا به کار ما بیاید . اتفاقاً به گمانم آنچه ما در دوران ابتدایی آموختیم، بیشتر به دردمان خورد چون میدانستیم فایدهاش چیست. اگر خواندن و نوشتن میآموختیم اطلاع داشتیم که به زودی بینیاز از کمک دیگران خواهیم توانست تابلوهای شهر را بخوانیم یا شرح تصاویر یک کتاب را متوجه شویم . آنچه در دوران دبستان آموختیم دست کم بخشی از نیاز ما را برطرف میکرد و میدانستیم چرا یاد میگیریم . اما در دوران راهنمایی و دبیرستان چیزهایی را میآموختیم بدون اینکه بدانیم چرا و معمولاً هم به ما کاربردها گفته نمیشد و اجازه داده نمیشد از آموختن لذت ببریم، حتی گفته میشد شغل شما دانشآموز بودن است ! شاید برای عصرجدیدیها کمی عجیب باشد، اما بسیاری از آن کسانی که درس میخواندند فقط تلاش میکردند که نمره خوب بگیرند و این از نظر من مبتذلترین تفکری است که میتوان یک دانشآموز به ویژه دانشآموزی که شخصیتش در حال شکلگیری است را در معرض آن قرار داد. همین باعث میشد بسیاری از دانشآموزانی که شاید استعدادی هم داشتند و مایل به آموختن واقعی بودند کمکم دلسرد میشدند و آنهایی که بلد بودند چگونه محتوای کتاب را در مغزشان بچینند، مقاطع را با نمره ممتاز طی میکردند و از دیگران فاصله میگرفتند . خاطرات منفی دوران دانشآموزی به این قبیل موارد بسیار وابسته بوده و هست .

در هر صورت آنچه که از دنیای امروز میفهمم این است که روشهای آموزشی اگرچه بسیار بهروز و پختهتر شدهاند و بسیاری از ایرادات آن دوران اصلاح شده، اما کودکان این دوران هم با آنچه در گذشته شاهد بودیم متفاوتاند . بیشک بخشی از فرآیند آموزش در پشت میزها و صندلیها اتفاق میافتد، اما برای تکمیل این فرایند، علاوه بر آموزگاران شایسته و عالم، به والدین آگاه هم نیاز داریم . آنها باید به این پختگی رسیده باشند که شبانهروز کودکان خود را به دو بازه زمانی «مدرسه و انجام تکالیف » و «اوقات فراغت » تقسیم نکنند . همین اصطلاحات «تکالیف » و «اوقات فراغت» نمایانگر وجود ایرادات اساسی در دیدگاه آموزشی ما است. یک کودک ممکن است در آن زمانیکه ما «اوقات فراغت» میدانیم، در حال آموختن باشد بدون اینکه هیچ تکلیفی را انجام دهد . فرآیند آموختن یک فرآیند دائمی است و مدرسه باید فقط دانشآموز را راهنمایی کند که مسیر مناسب زندگیاش را بیابد و بس . ما با یک ساختار آموزشی ایدهآل فاصله زیادی داریم و باید فاصله را کم کنیم . شاید روزی برسد که دیگر هیچکس، یادگیری و آموختن را مترادف با شکنجه و وقت تلف کردن نداند و لذت آموختن را تا آخر عمر به همراه داشته باشد .

نویسنده :
مهدی صنعتجو
دسته بندی:
دیدگاه و یادداشت
تاریخ انتشار :
11:00 - 25/07/1398

---

نشانی

https://www.shabakeh-mag.com/opinion/16282/%D9%85%D9%90%D9%87%D8%B1%D9%90-%:□□□□
D8%A2%D9%85%D9%88%D8%AE%D8%AA%D9%86